



محمد منصور نژاد
محقق و نویسنده

دوره بنا ساز

سفیر حیات

سال چهارم
شماره بیست و دوم و بیست و سوم
مهر و آبان - آذر و دی ماه ۱۳۹۷

۷۸



الف) ماهیت و ابعاد لعن در فرهنگ دینی؛

۱) معنای لعن: بدون توقف طولانی به اشاره گفته می‌شود که در تعریف لعن در یکی از منابع آمده است: لعن کردن یعنی طرد نمودن و دور نمودن از خیر و دشنام دادن (سب)¹ واضح است که در تعریف لغوی در قسمت آخر، بی دقتی صورت پذیرفته است. وگرنه لعن نه از جهت ماده با سب شریک است و نه در معنا. در معنای کلمه سب که تنها یکبار در قرآن مجید آمده است،² در لغت گفته شده: به معنای دشنام و ناسزا گفتن است.³ از جهت منطقی بین سب و لعن مصداقاً، به نظر می‌رسد که رابطه عام و خاص من وجه برقرار باشد. نقطه اشتراک این دو، اعلام موضع منفی نسبت به فرد مقابل است، اما تفاوتها نیز در لغت و معنا مشهود است: ناسزا کجا و درخواست دوری از رحمت الهی کجا؟ ناسزا عملی ضد اخلاقی است، حال آنکه در گفتمان دینی اگر لعن در موضع صحیحش باشد، دست کم عمل غیر اخلاقی نیست (اگر نتوان با توضیحی حتی آن را اخلاقی دانست) سب یکی از منکرات و زشتیها (فواحش) است و دیگری، یعنی لعن، از معاریف و فضایل (از این رو خداوند صاحب این فضیلت و صفت کمالیه است).

و نیز گفته شده است که: لَعْنَةُ اللَّهِ: أبعده عن الخير⁴ که این تعریف با قسمت اول معنای بالا از لعن نزدیک است و در منابع دیگر (مثلاً قاموس قرآن) نیز واژه لعن در لغت همین‌گونه معنا شده است. و البته در «مفردات راغب»، قید اضافه‌ای دارد بدین شکل: «راندن و دور کردن از روی غضب».

لعن می‌تواند ذیل ناخشنود بودن، غضب کردن، و نفرین نمودن جایگاه خویش را بیابد. به عبارت دیگر یکی از مظاهر اعلام برائت از کسی (مراحل سبک‌تر و آغازین) آن است که نسبت به او لعن فرستاده شود؛ در مقابل لعن، دعا قرار دارد که حکایت از رضایت و ولایت نسبت به کسی دارد.

۲) در اینکه ماده لعن و مشتقاتش بیش از ۴۰ بار آن هم قریب به اتفاق (نه همه موارد)، به لعنت خداوند به گروه‌های مختلف در قرآن مجید اشاره دارد، جای تردید نیست. نکاتی که جای سؤال دارند، عبارتند از:

یک: آیا در قرآن مجید غیر از گروه و قشر خاص (مثلاً ظالمین و کافرین و...) فرد و مصداقی مشخص هم مورد لعن قرار گرفته‌اند؟ پاسخ بدین پرسش مثبت است و در دو

مقدمه

اگر کسی مدعی باشد که می‌توان در ذیل گفتمان الهی منادی صلح بود، آنگاه می‌توان از جمله پرسید: پس چرا خداوند در کتاب مقدسش قرآن، بنای «لعن» بر دیگران را دارد؟ لعن نسبت بسیار نزدیکتری با جنگ، دشمنی و خشونت دارد تا به صلح و دوستی. مدعای اصلی نوشتار آن است که اعتقاد به لعن نسبت به برخی از اقشار، با باور به صلح و مدارا در اسلام با توجه‌هایی قابلیت جمع است. در این موضوع مباحث در دو قسمت جدا تحت عناوین زیر می‌آید:

الف) ماهیت و ابعاد لعن در فرهنگ دینی؛ ب) نسبت لعن کردن با صلح.

مورد مصداق هم معلوم‌اند: یکی شیطان و دیگری فرعون. در قرآن مجید، دو آیه با یک مضمون در مورد شیطان است:

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ اللَّيْنِ﴾^۵ و همانا لعنت من تا روز قیامت بر تو خواهد بود.

و در مورد فرعون دو آیه با اندکی تغییر مضمون، پس از ذکر مقابله فرعون با موسی، و یا تبعیت مردم از فرعون، در انتهای داستان آمده:

﴿وَأْتُوا فِي هَذِهِ لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ بِئْسَ الرِّفْدُ الْمَرْفُودُ﴾^۶ و فرعونیان در این جهان بر خود بد لعنتی گذاشتند و به روز قیامت بد ذخیره‌ای فرستادند.

دو: با فرض اینکه خداوند به گروهی و یا مصداقی از پیشینیان لعن نمود، آیا از این نکته می‌توان نتیجه گرفت که دیگر آدمیان و مؤمنان نیز حق لعن دیگران در روزگار حاضر را دارند؟

برخی با نگاهی شیعی در گفتمانی فقهی و اصولی و با بررسی صیغه‌های امر و نهی، نتیجه می‌گیرند که خداوند در قرآن دستوری برای لعن به دیگران نداده است (و وجوب و استحباب لعن را از روایت نتیجه می‌گیرند). در منابع اهل سنت با ذکر حدیثی (که شرح و بسط فراوانی یافته است) نتیجه گرفتند که اساساً مسلمانان از لعن به دیگران بازداشته شده‌اند. عین روایت با شرحی در یکی از منابع این چنین آمده است: در تاریخ زندگی پیامبر، بارها از طرف مسلمانان، از پیامبر خواسته شد که مشرکین را لعن و نفرین کند ولیکن ایشان به مسئولیت و روش تربیتی خود که مبتنی بر رحمت و رافت و مهربانی است تأکید کرده و درخواست آنان را رد کردند:

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَدْعُ عَلَى الْمُشْرِكِينَ قَالَ: إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لَعَانًا وَ إِنَّمَا بُعِثْتُ رَحْمَةً»^۷ یعنی، به پیامبر ﷺ گفته شد که ای رسول خدا، مشرکان را نفرین کن، فرمودند: من برای لعنت مبعوث نشده‌ام، و لیکن فقط برای رحمت مبعوث شده‌ام.

در منابع اهل سنت بر اینکه پیامبر اهل طعن و سب و لعن نبوده و مسلمانان هم نباید چنین باشند، تأکید بسیار شده است و مهمترین استدلال هم آن است که چگونه برای افراد، طرد از رحمت الهی بخواهیم، حال آنکه نمی‌دانیم عاقبت افراد چه می‌شود؟ شاید آن فرد توبه کرد و از صالحان شد و پیوسته بر قول سدید و پاک بودن لسان و

زبان تأکید شده است. البته در احادیث (به جهت ظنی السند والدلالة بودن)، لازم است اصل سند، وثاقت راوی و دلالت روایت مورد بررسی قرار گیرد. مثلاً از نگاه بزرگان شیعی حدیثی که از «ابوهریره» نقل شود (مثل همین حدیث)، سندش مخدوش است و مبنا قرار نمی‌گیرد. از نظر دلالت هم این حدیث جای چند و چون دارد. زیرا دست کم با آیات قرآن (ثقل اکبر) هماهنگ نیست. مثلاً در آیه اول سوره توبه آمده است:

﴿رَاءَهُ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ إِلَى الَّذِينَ عَاهَدْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^۸ زین پس خدا و رسولش از عهد مشرکانی که با شما عهد بستند بیزاری جست.

و قریب به همین مضمون در آیه ۳ همین سوره نیز تکرار شده است. ذیل این آیه دو نکته قابل توجه است:

یک: نظر به این که سوره مبتنی بر تبری و اعلام برائت از بت پرستان و رفع امان از آنها است با نام خدایی که در همه سوره‌های دیگر قرآن است و مدار آن رحمت می‌باشد، آغاز نشده است. نیز پیامبر رحمت نیز در اینجا از برائت جویندگان از مشرکان است. با توجه به فحوای کلام، پس این که پیامبر فرمود من فقط برای رحمت مبعوث شدم (در حدیث بالا) مدعای درستی نیست.

دو: اعلام بیزاری آیه یاد شده که در پی آن نبرد و جهاد علیه مشرکان نیز بود، از صرف اعلان لعن، بسیار غلیظتر و از رحمت دورتر است. (این نکته نیز بوضوح با مضمون حدیث یاد شده نمی‌خواند) با این وصف مدعای روایی اهل سنت پشتوانه محکمی نمی‌یابد.

آیات دیگری نیز نشان می‌دهد این مدعا که پیامبر صرفاً و در همه جا و برای همگان فقط منشأ رحمت بودند مدعای درستی نیست و البته این بحث جای شرح و بسط فراوان دارد که به عنوان نمونه به ذکر یک آیه بسنده می‌شود:

﴿مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَاءُ بَيْنَهُمْ﴾^۹ یعنی، محمد فرستاده خداست و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند.

حاصل اینکه این حدیث منقول از اهل سنت از جهت سند و دلالت مخدوش است.

اما اشکال برداشت شیعی یاد شده آن است که با نگاهی فقهی - اصولی درباره موضوع حکم می‌کند و حال آنکه مساله لعن ابعاد فراتر از فقه و بلکه مهمتر از این رویکرد دارد. برای اینکه مدعا روشن‌تر گردد نکاتی مورد توجه و

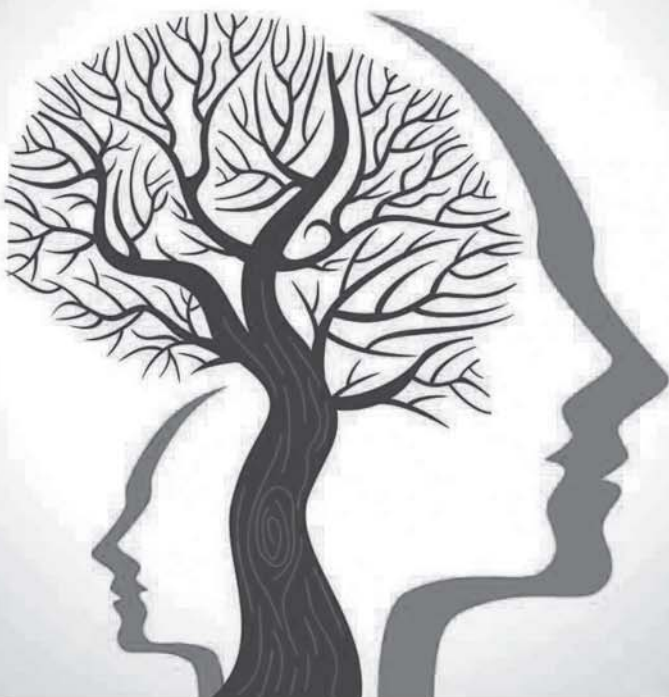
تذکر قرار می‌گیرند:

۱-۲: بنا به نص قرآنی آدمیان جانشین خدا بر روی زمین‌اند: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۹ درباره این آیه سخن بسیار رفته است و در منابع دیده شده، در موضوع بیشترین بحث از آیت‌الله جوادی در تفسیر تسنیم آمده است. نتیجه آنکه خلافت الهی به فرد خاصی تعلق ندارد و همه آدمیان بالقوه، ظرفیت قرار گرفتن در جایگاه خلافت الهی را دارند. اگر خداوند گروه‌هایی را لعن می‌کند، با چه استدلالی نتیجه گرفته می‌شود که این وظیفه از جانشینانش در روی زمین سلب شده است؟ بشر قرار است مأموریت خدایی در زمین داشته و صفات جلال و جمال الهی را در روی زمین بازتاب دهد و لعن نمودن (به برخی گروه‌های خاص) یکی از صفات جلال الهی است. استدلال فوق جنبه الهیاتی دارد و همانگونه که گفته شد، موضوع را از زاویه دیگر (غیر اصول و فقه) که اتفاقاً مهمتر است نیز می‌کاود. همه افعال الهی (حتی افعال ذاتی: مثل علم و قدرت) نیز در حد توان بشر قابل تعقیب و تحقق بر روی زمین، بدست او بوده، بلکه مطلوب است.

کمترین برداشت از آیه آن است که لعن برخی گروهها در گفتمان دینی و قرآنی مجاز است، اگر نگوییم هر کسی که در این مسیر حرکت نکند از جهت ارتقای درجه در مسیر خدایی (إلى رَبِّكَ الرَّجْعِي)، قصور و کوتاهی دارد و مقام پایین‌تر از کسانی دارد که مثلاً نسبت به ظالمان و کافران و... دست کم در قلب و دل و زبان، زاویه دارند.

۲-۲: همانند برخی اهل سنت، به این بهانه استدلال نمودن که سرنوشت فرد ممکن است تغییر کند، پس لعن روا نیست، نیز تمام نیست. زیرا اولاً لعن از زبان مسلمانها، چیزی جز درخواست دوری فرد از رحمت خداوند نیست. اما مگر خداوند یکسره نگاهش به درخواست این و آن است که هستی را بر اساس آنها تدبیر کند، مسیر رحمتش را با خواسته ما از این فرد به آن فرد بازگرداند؟ اگر چنین بود که با خواسته‌های پیوسته بندگان (مثلاً حدود چهل سال است لعن و نفرین میلیون‌ها ایرانی یکسره در نمازها و... علیه برخی اقشار و افراد به آسمانها می‌رود، اما...) بخش قابل توجهی از عالم و آدم از رحمت خداوند باز می‌ماند و آنگاه می‌توان سرنوشت فرد یا گروه مخاطب و مورد لعن را حدس زد! ثانیاً حتی اگر چنین فرد صاحب نفسی هم پیدا شود، از کجا که تکلیف خداوند را با دعایش برای همیشه برای گروه و یا فردی تعیین نموده است؟

■ در مناسبات سیاسی و بین‌المللی و در روابط بین‌الملل نیز امروزه با کشورهای جهان در با همین گونه نگاه، روابط مسالمت‌آمیز بین‌المللی شکل می‌گیرد و در سیاست مدرن اصلاً مرز اخلاق، با مراودات سیاسی و گزینه حفظ منافع را از هم تفکیک می‌کنند. ■



■ **با کسانی که مورد لعن‌اند، از سوی مسلمانان، گر چه ارتباط فیزیکی و مناسبات اجتماعی قطع نمی‌گردد، اما ارتباط عاطفی کامل شکل نمی‌گیرد. پس با این گروه برای سطوحی از صلح هیچ مشکلی در میان نیست، اما با این گروهها عالی‌ترین شکل صلح از طرف مسلمانان قابل تحقق نیست.** ■



دعا و به ویژه نفرین بیش از اینکه واقعاً به آثار عینی و عملی قطعی و همیشگی گره بخورند، در اصل بیانگر جهت‌گیری فکری و قلبی افراد است. این که فرد خواسته‌هایی (برای خود یا دیگران) داشته باشد تا در مسیر خواست الهی قرار گرفته و آسمانی شود. اینکه در حاق جاننش نسبت به آنچه در اطراف می‌گذرد، نسبت به مؤمن و کافر، بی تفاوت نباشد و به ازای این موضع‌گیری هم اجر و مزد بگیرد و هم ساخته شود. وگرنه تشخیص اینکه به دعا و یا نفرینی پاسخ اجابت داده شود، در اصل با خداست و مشیت الهی است که در نهایت، ساری و جاری می‌گردد. با این وصف ضرورت ندارد حتماً در لعن، مصداق خاصی را منظور نمود و می‌توان نسبت به مثلاً ظالمین با لعن اعلان براءت نمود و برای خود عندالله تعیین جایگاه نمود. (گر چه در مصادیق بارز و اجماعی تعیین مصداق ملعونین نیز منعی ندارد).

اگر گفته شود در مواردی که خداوند لعن کننده است این نکته را چگونه می‌توان پذیرفت؟ در پاسخ دو نکته می‌توان طرح نمود:

یک: بنا بر مبانی دکتر عبدالکریم سروش در بحث «رؤیاهای رسولانه»، دعا و نفرین‌هایی که از خداوند خواسته می‌شود نیز سخن مستقیم خدا نیست و از طرف پیامبر ﷺ نقل می‌شود. (این مدعا که سخن اولیا از جانشان برخاسته است مبانی محکم عرفانی- فلسفی دارد، که به ویژه در آثار محی‌الدین و شارحانش می‌توان دید.) پس در این موارد هم رسول خدا درخواست دوری از رحمت خدا برای گروه‌های خاص دارد (نه خود خداوند).

دو: خواست الهی چیزی است و آنچه در عمل رخ می‌دهد سخن دیگر. به عبارت روشن‌تر، خداوند می‌خواهد همه بندگان را راه او را روند، اما آنچه به آدمیان مربوط می‌شود آن است که برخی چنین مسیری را می‌پیمایند و برخی خیر. پس در حیات بشری خواست خداوند نتایج قهری ندارد و تنها نشان دهنده راه از چاه برای اهل سلوک است. نشانه‌ای است تا پیروان طریق الهی بدانند به چه کسانی باید نزدیک شوند (مثلاً خداوند به نسی درود و رحمت می‌فرستد) و از چه کسانی دوری می‌گزینند (مثلاً ظالمین را لعن می‌کند) و بر این اساس راه خود را بیابند. به عبارت دیگر خواست خداوند برای افعال و اندیشه بشر جبر آفرین نیست.

۱. لعنت کنندگان و لعنت شوندهگان: لعن در قرآن از زبان

چند گروه مطرح شده است؛ خداوند، ملائکه، همه مردمان، داوود و عیسی بن مریم، ندا دهنده‌ای در روز قیامت، و... و اما لعنت شدگان در قرآن: شامل است بر شیطان، کفار (مثل فرعون) و پیروان سایر ادیان (مثلاً بنی اسرائیلی که پیمان شکستند و یا یهودی که می‌گفت: دست خدا بسته است)، منافقین، (مثلاً کسانی که به خدا در صلح حدیبیه گما بد بردند و...)، و سایر مسلمانان (خدا و رسولش را می‌آزارند، ظالمان، بهتان زننده به زنان عقیف، دروغگویان و...) در این بین، بیشترین لعن برای کافران است که ۱۰ بار در قرآن (مثلاً بقره/ ۸۹) تکرار شده است.^{۱۱}

۲. موضوع لعنت بحثی درون دینی است. یعنی جایگاه اصلی طرح آن در گفتمان دینی (ونه برون دینی) بوده و با ادله دینی درباره کم و کیف آن سخن می‌رود و تعیین حدود می‌گردد.

۳. بحث لعنت گرچه در فقه هم جای طرح و بحث دارد، ولی در این رشته از دانش محدود نمی‌ماند و بلکه همان‌گونه که گفته شد، مباحث اعتقادی جدی همراه خود دارد و با اخلاق دینی نیز نسبت وثیقی دارد. زیرا از خصلت‌های اخلاقی مؤمنین آن است که در مقابل مثلاً ظالمان و مظلومان یک‌گونه نیندیشیده و دست کم کنش باطنی واحد و همسان ندارند. در اخلاق سنتی ما یکی از قوا، قوه غضبیه (در کنار قوای عقلیه و شهوت) بود و این قوه در وجود آدمی به ودیعه گذاشته شده است تا در حد توسط مورد استفاده قرار گیرد. با اشارات و شواهد دینی، بکارگیری لعنت می‌تواند ذیل کارکردهای قوه غضبیه و فضیلت شجاعت، مورد بررسی قرار گیرد.

۴. بحث لعنت در قرآن حکایت از آن دارد که خداوند نسبت به بندگان خنثی نیست. در حالی که برخی را به خود نزدیک می‌داند، می‌خواند و می‌سازد، برخی را از رحمتش دور نموده و طرد می‌کند. بحث لعنت با آیاتی که در قرآن به صراحت آمده است که خداوند برخی گروهها را دوست ندارد^{۱۲} نسبت نزدیک دارد. به شهادت آیات، برخی از آنانی را که خداوند دوست ندارد، از مصادیق ملعونین هستند. دست کم دو دسته در قرآن به صراحت هم مورد لعنت خدایند و هم خداوند آنها را دوست ندارد. این دو گروه عبارتند از معتدین (لایحِب: سورة البقرة: آیه ۱۹۰) و ظالمین (لایحِب: سورة آل عمران: آیه ۵۷). با این وصف جانشینان او در روی زمین نیز نمی‌توانند افراد بی تفاوتی نسبت به دیگران باشند؛ از این رو برای برخی (حتی در

نیمه شبها) دعا می‌کنند و برخی را لعن؛ گفته شد که این موضعگیری در فلسفه اخلاق می‌تواند در نسبت با قوه غضبیه و کارکردهای درستش مورد تأمل قرار گیرد. زیرا جانشینان خدا نیز نباید نسبت به مخاطبانشان بی‌طرف و یا بی تفاوت باشند. اینکه در مقابل چه کسانی و به چه نحو و تا چه حد می‌توان دافعه داشت و از قوای غضبیه، و صفت شجاعت (که معدل و اعتدال قوه غضبیه است)، بهره گرفت؟ را از روی منقولات می‌توان نتیجه‌گیری نمود و در اخلاق اسلامی نسبت بدان اعلان موضع نمود.

۵. گرچه لعن به صورت زبانی هم بیان می‌شود، ولی اولاً قطعاً کنشی یدی و بدنی (غیر از زبان) نیست، و ثانیاً جوهره اصلی آن به زبان هم باز نمی‌گردد، بلکه کراهت باطنی و درونی در قالب کلماتی ممکن است برای کسی ابراز گردد. ممکن است هم اصلاً به فرد گفته نشود و شخصی در دلش، نیت لعن کسی را نماید؛ لعن با سبب از این جهت نیز فرق دارد. سبب گرچه می‌تواند غیر حضوری هم باشد، اما عمدتاً در مقابل دیگران آن هم همراه با رکاکت، توهین و اهانت است. اما لعن، همانگونه که گفته شد نوعی نفرین است و بار اعتقادی دارد و از این رو معمولاً همراه با لعنت نام خداوند نیز می‌آید: خدا لعنت کند...؛ و می‌تواند حتی به فرد اعلام هم نشده و در خلوت بیان شود؛ و نیز حتی مصداقی در میان نباشد و به گروهی که مورد لعن خدایند به صورت کلی اشاره رود.

ب) نسبت لعن کردن با صلح

سؤال اصلی در اینجا آن است که لعن با مدارا و صلح چه نسبتی دارد؟ آیا باور به لعن، سبب ترویج خشونت نمی‌گردد؟ در پاسخ می‌توان گفت:

۱: اولاً در لعن، قرار نیست کنش و اقدام عملی و بدنی، اتفاق بیفتد. لازمه لعن، کنش خشونت آلود نیست، و حداکثر در حد خواستی زبانی محدود می‌ماند؛ بلکه چنانکه گفته شد جوهره لعن، کنش باطنی و قلبی است و از این رو از یکسو بار اعتقادی و از سوی دیگر بار اخلاقی دارد؛ پس لعن با مراتبی از صلح (صلح حداقلی که شرط آن نبودن خشونت فیزیکی است)، مانع الجمع نیست.

۲: حضور مخاطب لعن نیز الزامی نیست؛ می‌توان در غیبت فرد او را نفرین نموده و لعن کرد؛ و همانگونه که اشاره شد حتی فردی در میان نباشد و گروهی به صورت کلی مثلاً حین عبادت مورد لعن قرار گیرند؛ با این وصف از لعن

لزوماً تعارض طرفینی، که ضد صلح است، نمی‌جوید.

۳: معنای صلح طلبی در فرهنگ اسلامی، خیرخواه ظالمان و خائنان بودن نیست. این نکته مدعایی است که در یک نگاه فرادینی هم می‌توان به نفعش اقامه دلیل نمود. گفته شد که دست کم مصادیق بارز ظالمان از ملعونین‌اند.

۴: در گفتمان دینی صلح باید رنگ و بوی خدایی داشته باشد و خداوند خود از لعنت کنندگان است؛ پس می‌توان گفت صلح و مراتب آن در همه مکاتب به یک معنا و اندازه نیست.

۵: آنچه از آیات بر می‌آید روا و جایز بودن لعن برای مسلمانان است، نه وجوب و استحباب؛ گرچه در مراحل بالایی کمال و قوس صعود، لعن نیز از لوازم راه است.

۶: صلح مطلوب اسلام از جنس طلب «عدم خشونت»، یعنی راهبرد امثال گاندی (رهبر فقید هند که از جمله می‌گفت: باید به خود رنج داد، اما بر دشمن خشونت روا نداشت. انسان نمی‌تواند دشمن خود را فریب بدهد و یا از او بترسد و یا او را بترساند. به جای مقاومت جسمی، باید مقاومت روحی از خود نشان داد. به نظر من مردی که سرتا پا مسلح است ترسو و بزدل است. مسلح شدن یعنی ترس و ضعف)؛ در مبارزه نیست، بلکه خدای اسلام، رحمان و در عین حال جبار منتقم است. (که البته رحمتش بر غضبش تقدم دارد). اگر نگاه اسلامی به صلح مثل گاندی بود، اشکال یاد شده کاملاً وارد بود و لعن کار لغو و خلاف غایات اصلی و شیوه‌های تلاش بود.

۷: بحث لعن بحثی درون دینی است، و از این جهت مجاز و رواست، اما آیا معقول نیز می‌باشد؟ به عبارت دیگر از جهت برون دینی هم می‌توان برای لعن، اقامه دلیل نمود؟ آیا خردپذیر است (خرد جمعی نیز لعن را تأیید می‌کند؟) با توجه زیر پاسخ سؤال، درباره برخی مصادیق لعن، مثبت است. آیا اگر افراد در مقابل ظالم و مظلوم یک عکس‌العمل حتی از جهت قلبی و باطنی داشته باشند، معقول‌تر است یا اینکه در مقابل ظالمان زاویه داشته و نسبت به مظلومان قرابت داشته باشد؟ در مقابل ظالمان و خائنان بی تفاوت نبودن امتیاز است و البته اگر در لعن، جواز اعمال خشونت صادر می‌شد، صددرصد ضد صلح بود. اما عکس‌العمل قلبی و حداکثر زبانی با صلح در معنای اصیل و مبانی درست سازگار است. زیرا بر اساس ستم نمی‌توان به صلح پایدار رسید.

البته همه مصادیق مورد لعن، مثل ظالمان نیستند تا حکم

و استدلال بالا مقبول افتد. از این رو درباره مثلاً کافران در ادامه نکاتی خواهد آمد. و برخی لعن‌ها نیز همان‌گونه که گفته شد، موید صلح‌اند.

۸: صلح با توجیه زیر با لعن نمودن قابل جمع است: یک: بسیاری از مصادیق و مخاطبان لعن کسانی هستند که از موانع صلح و عوامل ستیز و تَبَرَدند. مثلاً لعن به ظالمین، فرعونیان (درباره فرعون قرآن می‌گوید: و جعل اهلها شیعا).^{۱۳} یعنی بین مردم آن سرزمین تفرقه می‌انداخت)، مؤمنین به طاغوت، دروغگویان، تهمت زندگان به زنان پاکدامن و... که اینان فراهم کنندگان بسترهای اختلاف و خشونت‌اند. واضح است که لعن به آنها یعنی حمایت معنوی از کسانی که در خط مقدم صلح طلبی هستند. موضع و زاویه داشتن با آنان یعنی، ناراضی بودن از گفتمان خشونت طلبی و تبعیض است. زیرا رسیدن به صلح هم نیازمند اقدامات سلبی و هم اقدامات ایجابی است. پس در این مصادیق لعن با صلح کاملاً همسوست و در طول هم می‌باشند. به عبارت واضح‌تر اگر صلح کمینه و بیشینه‌ای دارد، در سطح نازل فقدان جنگ را صلح نامند، اما در حد اعلا همه اندیشه، خیال و گفتار و کردار نیک ذیل صلح قابل تفسیر و تعبیرند، لعن با مخاطبین یاد شده نه تنها با حد کمینه صلح هماهنگ است، بلکه با حد بالای آن نیز سازگار و قابل جمع است. دو: گفته شد که بیشترین مخاطب لعن الهی کافرانند. اما آیا لعن کافران ضد صلح طلبی نیست؟ پاسخ منفی بدین پرسش داده نیاز به تأمل دارد و طرح برخی نکات در فهم مقصود یاری خواهد نمود:

الف: در برخی آیات، دلیل لعنت بر کافرین را فهمیدن حق و قبول نکردن آن بیان نموده است:

﴿وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ وَ كَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾^{۱۴} و هنگامی که از طرف خداوند، کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه‌هایی بود که با خود داشتند، و پیش از این، به خود نوید پیروزی بر کافران می‌دادند (که با کمک آن، بر دشمنان پیروز گردند). با این همه، هنگامی که این کتاب، و پیامبری را که از قبل شناخته بودند نزد آنها آمد، به او کافر شدند لعنت خدا بر کافران باد.

آیا کسی که صلح طلب واقعی است بدنبال پای فشاری بر

■ بسیاری از مصادیق و مخاطبان لعن کسانی هستند که از موانع صلح و عوامل ستیز و نبردند. مثلاً لعن به ظالمین، فرعونیان، مؤمنین به طاغوت، دروغگویان، تهمت زندگان به زنان پاکدامن و... که اینان فراهم کنندگان بسترهای اختلاف و خشونت‌اند.

■

مواضع خلاف حقیقت است؟ یا اینکه بهترین راه تحقق صلح، بسط آگاهی و گسترش حق و حقانیت است؟ با این وصف لعن بر کافران به جهت صرف اعتقاد نیست، بلکه به جهت سماجت و پایداری بر باطل و مقابله با حق است، که زمینه ساز اختلاف و سوء تفاهم‌هاست.

در (سوره آل عمران: ۸۶ تا ۸۸) آمده است:

﴿كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعَدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ
الرُّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الظَّالِمِينَ أُولَئِكَ جَزَاءُهمُ أَنَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ
النَّاسِ أَجْمَعِينَ خَالِدِينَ فِيهَا لَا يُخَفَّفُ عَنْهمُ الْعَذَابُ وَ لَا هم
يُنظَرُونَ﴾. یعنی، چگونه خداوند جمعیتی را هدایت
می‌کند که بعد از ایمان آوردنشان کافر شدند و
بعد از اینکه گواهی به حقانیت رسول دادند و پس
از آمدن نشانه‌های روشن برای آنها؟! و خدا،
جمعیت ستم‌کاران را هدایت نخواهد کرد!

در این موارد نیز مخاطب لعن افراد بی منطقی هستند که عالمانه و عامدانه علاقه‌مند به ضربه زدن به دین خدا و فرهنگ دینی‌اند و توطئه‌گرانه ورود و خروج در دین دارند. چگونه یک مسلمان می‌تواند در برابر چنین گروهی بی‌طرف بماند؟ اینجا مساله اصلی کفر نیست، بلکه موضعگیری علیه خدا و مسلمانان است که بیش از دلیل، علت دارد.

از این گونه آیات بر نمی‌آید که صرف کفر کافری، سبب لعن به او باشد، بلکه کافرانی که در مقابل دلایل حقیقی دینی، نه تنها دلیل ندارند، بلکه حتی با اینکه وارد دین شدند، برای ضربه زدن به مسلمانان از دین خارج شده و مرتد می‌شوند. در مقابل اینان نه خدا ساکت است و نه پیروان خدا، بی‌موضعند. در عین حال این موضع‌گیری هم در سطح لعن، همانگونه که گفته شد در اصل باطنی، قلبی و حداکثر زبانی است، نه جواز اعمال خشونت و... و هم در اینجا تصفیه حساب شخصی بین افراد صورت نمی‌پذیرد. همانگونه که معمولاً هر کس از هم کیش خود خوشش می‌آید و نسبت به غیر هم کیشان (در قیاس هم‌دینان) فاصله دارد، مسلمانان نیز چنین رویه معمولی را می‌پیمایند.

ب: در مباحث و فعالیت‌های صلح اگر مخاطبان غیر مسلمانان باشند، در حیطه‌های بسیار متنوع (زیست محیطی، اقتصادی، ورزشی، حقوقی، پژوهشی و...) می‌توان با آنها همکاری مشترک داشت و از آیات لعن، قطع ارتباط



که با آنها همفکر نیستند) و هم به گونه‌ای دین را فهمیدند، که براهتی مسلمانی، مسلمان دیگر را می‌کشد (نه لعن) و به گمان خویش به بهشت می‌رود! حال آنکه به نص قرآنی کشنده مسلمان به عمد، از مصادیق ملعونینند. بنا به نص قرآنی: «هر کس فرد مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند، جزای او دوزخ است. در آن جاودان می‌ماند و خدا بر او خشمگین می‌شود و او را لعن کرده، برایش عذابی بزرگ فراهم می‌سازد».^{۱۵}

■
**ناسزا عملی ضد
اخلاقی است، حال
آنکه در گفتمان دینی
اگر لعن در موضع
صحیحش باشد، دست
کم عمل غیر اخلاقی
نیست.**
■

با کفار در حیطه‌های گوناگون استخراج نمی‌گردد. با کفاری که عناد دارند، ارتباط قلبی، عاطفی، خانوادگی و... روا نیست، زیرا یک مسلمان از جهت قلبی با آنها فاصله دارد و اعتماد کامل ندارد. در این روابط اگر بخواهد باورهای اعتقادی‌اش را در ذهن و دل حفظ نماید، مجبور می‌گردد نسبت به آنها نفاق ورزد. زیرا در حالیکه تظاهر به محبت با آنان می‌کند، در قلب علیه آنها موضع دارد. و نیز ممکن است با عدول از باور اعتقادی این روابط عاطفی شکل گیرد، که برای مؤمن کالایی ارزشمندتر از ایمان نیست.

با این وصف حتی لعن به کافران هم با کمترین حد صلح، (یعنی جنگ و نبرد سخت داشتن)، قابل جمع است و نمی‌توان از لعن، نبرد یدی و جنگ مصطلح را استخراج نمود.

به عبارت دیگر با کسانی که مورد لعن‌اند، از سوی مسلمانان، گر چه ارتباط فیزیکی و مناسبات اجتماعی قطع نمی‌گردد، اما ارتباط عاطفی کامل شکل نمی‌گیرد. پس با این گروه برای سطوحی از صلح هیچ مشکلی در میان نیست، اما با این گروه‌ها عالی‌ترین شکل صلح از طرف مسلمانان قابل تحقق نیست. در مناسبات سیاسی و بین‌المللی و در روابط بین‌الملل نیز امروزه با کشورهای جهان در با همین‌گونه نگاه، روابط مسالمت‌آمیز بین‌المللی شکل می‌گیرد و در سیاست مدرن اصلاً مرز اخلاق، با مراودات سیاسی و گزینه حفظ منافع را از هم تفکیک می‌کنند.

فراموش نشود که در شرایط فعلی، (و متأسفانه در اکثر ایام تاریخ اسلام) مسلمانان حتی از داشتن ارتباط مناسب و متنوع با همدیگر محرومند، چه رسد به کفار و... (و حتی گاه برخی کشورهای اسلامی با بلاد کفر بیشتر در صلح‌اند، تا با کشورها و ملت‌های اسلامی! از این رو نکات مطرح شده کاویدن اضلاع نظری موضوع است، نه لزوماً ناظر به شرایط نامطلوب فعلی. در شرایط واقعی چه خوب است مسلمانان برای صلح با هم و با کشورهای همسایه تمرین صلح طلبی را آغاز نمایند و آن را در اولویت ببینند.

۹: البته باید مواظب بود که دامنه و مصادیق لعن را به فراتر از آنچه خدای سبحان فرمود و تعیین نمود، تعمیم نداد. معمولاً مسلمانان در این قسمت لغزیده‌اند: هم کار را از موضع قلبی و حداکثر زبانی داشتن به فراتر از آن کشانند (دست به شمشیر و اسلحه بردن در مقابل کسانی



۱۰: در مقابل رقبا و حتی دشمنان اولاً توصیف درست و منصفانه از نواقص و عیوب آنان داشتن، امتیاز و حُسن است و ثانیاً با تحلیل درست، موضع‌گیری زبانی داشتن هم امتیاز و خوبی محسوب می‌گردد، موضعی که توهین‌آلود و ضد اخلاقی نباشد. چنین عکس‌العمل منصفانه‌ای حتی ممکن است نه تنها دشمنی را تشدید ننماید، بلکه راه را برای گفتگو و مصالحه هموار سازد. به همین جهت با اینکه حضرت امیر علیه السلام یارانش مثل حجر بن عدی و... را در خطبه ۲۰۶ از دشمنان دشمن حین نبرد صفین منع فرمودند، ولی توصیه داشتند که کردارشان را بیان و حالات آنان را بازگو کنید. این نکته را به زبان شعر چنین گفتیم:

به حجر عدی گفت مولا به جنگ

که دشمنان دشمن بود عار و ننگ

توانی تو اوصافشان یاد کن

که شیعه ز خُلقِ حَسَن یافت رنگ

۱۱: نتیجه نهایی بحث صلح و لعن، آن است که در موارد بسیاری لعن برخی گروهها (که بانیان تبعیض و شکافه‌اند) به صلح حتی در عالی‌ترین سطوحش کمک می‌کند، چون زمینه را برای تحقق صلح فراهم و هموار می‌سازد و در موارد معدودی نیز راه را برای مصالحه ظاهری و بین‌الدولی و بین‌المللی نمی‌بندد، و از این رو با معنای کمینه صلح تعارض ندارد. و تنها ممکن است به سطوح عالی صلح هماهنگ نباشد، گرچه هرگز جنگ و نبرد را مجاز اعلام نمی‌کند.

یادآوری این نکته نیز خالی از فایده نیست که صلح در حد پیشینه و بالا، فعلاً آرزو و آمال بشری است و تنها در آرمان شهرها یافت می‌شود. امروزه در سطح جهانی حتی صلح به حد کمینه که نبود جنگ است نیز تحقق نیافته است. این خشونت طلبی متأسفانه هم بین دینداران دیده می‌شود (حتی ادیانی مثل بودائیسیم که به ظاهر آموزه‌هایش مقرون با صلح است، پیروانش در شرق آسیا در این سالها علیه مسلمانان میانمار دست جنایت کاران را از پشت بسته‌اند) و هم کسانی که با داعیه غیر دینی جنگیده‌اند. این میزان که بشر مثلاً توسعه یافته و پرورش یافته در گفتمان مدرن، در اروپای قرن بیستم تنها در دو جنگ جهانی آدم کشته است (که کشته‌ها و نه مجروح و... از ۷۰ میلیون تا ۱۰۰ میلیون تن حدس زده می‌شود)، در سراسر حیات بشری چنین اتفاق فجیعی رخ نداده است. پس اگر با ریز بینی تأثیرات لعن گویی بر صلح در حد پیشینه را بررسی می‌نماییم، در اصل

شکافتن شقوق نظری بحث است، نه واقعیت بیرونی جهان امروز در روزگار ما. و ما مسلمانان هم با خودمان هنوز در حد ابتدایی صلح به تفاهم نرسیدیم و روزانه خبر کشتار بدست هم از افغانستان، پاکستان، عراق، سوریه و... در رسانه‌ها درج می‌گردد.

پانوشته‌ها:

۱. آیات الأحكام، الجرجانی، ج ۲، ص: ۵۱۲.
۲. سوره انعام/ آیه ۱۰۸ (وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ) یعنی شما مومنان دشمنان به آنان که غیر خدا را می‌خوانند، مدهید، تا مبادا آن‌ها نیز از روی دشمنی و جهالت خدا را دشمن دهند. یاران حضرت امیر در جنگ صفین وقتی می‌خواستند معاویه را سب کنند، در نهج البلاغه از حضرت امیر نقل شده است که: «من دوست ندارم جزء کسانی که سب می‌کنند، برشمرده شوم.» اگر کارهایشان را وصف و حالاتشان را ذکر می‌کردید، به سخن صواب نزدیکتر بود. (کلمه قصار: ۲۰۶).
۳. فرهنگ اجدی، ص ۲۲۷.
۴. الأصفی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص: ۲۳۹.
۵. ص ۷۸/ و حجر ۳۵.
۶. قصص/ ۴۲ و هود/ ۹۹.
۷. صحیح مسلم، ج ۲، ح ۸۷ - ۲۵۹۹. سلسله سند حدیث بدین شکل است: حدیثنا محمد بن عباد و ابن ابی عمر. قالوا: حدیثنا مروان (یعنیان الفزاری) عن زید (و هو ابن کیسان) عن ابی حازم، عن ابی هریره. قال ...
۸. فتح/ ۲۹.
۹. بقره/ ۳۰.
۱۰. مراجعه شود به: <http://valiasr-aj.com/lib/layn/layn2.htm>.
۱۱. مراجعه شود به: <http://holymiracle.blogspot.com/1389/10/14/post-24/>.
۱۲. نکته جالب آن است که در مقابل یحِب، لایحِب آمده است، نه غَضِب و خَشَم و نَفَرَت. خداوند برخی را دوست دارد و برخی را ندارد. نه اینکه بغض و عداوت دارد.
۱۳. قصص/ ۴.
۱۴. بقره/ ۸۹.
۱۵. نساء/ ۹۳.

